

داستان کلاریسا دالووی. آرزو زاهدی

۳۹

خانم دالووی، داستان یک روز از زندگی زنی از طبقه اعیان لندن به نام کلاریسا دالووی است. داستان، در یک روز ژوئن از سال ۱۹۲۰ در لندن پس از جنگ جهانی اول اتفاق می افتد. در این رمان، داستان زندگی کلاریسا دالووی به موازات داستانی به ظاهر نامرتبط از زندگی سپتیماس وارن اسمیت نقل می شود. در آغاز روز، کلاریسا دالووی در تدارک یک میهمانی در غروب همان روز است و داستان، با برگزاری میهمانی به پایان می رسد. در این اثنا، کلاریسا دالووی یکی از دوستان قدیمی خود به نام پیتر والش را می بیند و این دیدار، خاطرات سی سال گذشته او را زنده می کند. کلاریسا، زمانی را به خاطر می آورد که پیتر به او ابراز علاقه کرده بود ولی او در عوض ریچارد دالووی را به همسری برگزید. در تمام مدتی که او در خیابان باند لندن مشغول انجام کارهای روزمره است، به انتخاب های خود در طول این سی سال، می اندیشد؛ به نتایج آنها و به لحظه های حیاتی و مهمی که مسیر سرنوشت او را تعیین کرده اند و یا تغییر داده اند. وولف با تلفیق استادانه وقایع زمان حال و خاطرات گذشته کلاریسا دالووی، کشمکش های روحی و روانی یک زن

را به نمایش می‌گذارد و این کشمکش‌ها نهایتاً ارزش مضمونی کل رمان را بنا می‌نهند. لحظات سرنوشت ساز تصمیم‌گیری در طول زندگی کلاریسا دالووی، در مقابل وقایع و امور روزمره و به ظاهر بی‌اهمیت قرار گرفته‌اند. این لحظات، ظاهراً بی‌اهمیت هستند زیرا یکی از اهداف مهم وولف در به‌کارگیری چنین ساختاری (چه از نظر تکنیک داستان نویسی و چه از نظر مضمونی)، این است که نشان دهد، آیا لحظاتی که از دیدگاه ما انسان‌ها «سرنوشت ساز» اند، به راستی این همه مهم‌اند؟ در حقیقت، وولف معتقد است همین لحظات به ظاهر بی‌اهمیت، ساده و پیش‌پا افتاده هستند که به زندگی معنای بخشند. باور وولف بر این است که ما انسان‌ها موجوداتی هستیم که مرتباً اعمال و تجربیاتمان را تکرار می‌کنیم و اگر از تکرار این وقایع ساده و روزمره لذت نبریم، از درک معنای زندگی و لمس زیبایی‌های آن دور خواهیم شد. همان‌گونه که اشاره شد، داستان دیگری نیز به موازات داستان کلاریسا دالووی در جریان است. اسمیت سرباز جوانی است که در جنگ جهانی اول، در معرض انفجار یک بمب قرار گرفت و در اثر موج ناشی از این انفجار، دچار ناراحتی روانی شد. اسمیت، قبل از جنگ، جوانی ایده‌آل گرا و باشور و احساسات‌شاعرانه بود، ولی پس از جنگ به این نتیجه می‌رسد که بشریت، خلق و خوی انسانی خود را از دست داده و تمام ارزش‌های انسانی نابود شده‌اند. او همواره از ترس عظیمی که بر افکار او سایه افکنده، مضطرب است و آن، ترس از پوچی و بی‌معنا بودن زندگی است. تلفیق استادانه این دو خط داستانی، تجربیات و حالات روحی کلاریسا دالووی و اسمیت و قرار دادن آنها در بستر اجتماعی لندن پس از جنگ، بازتابی واقعی از این شهر و مردم، آن را مقابل دیدگان ما قرار می‌دهد. لندن پس از جنگ جهانی اول، در واقع نماد کل امپراطوری بریتانیا است. هدف نهایی وولف از به تصویر کشیدن یک روز زندگی در لندن، این است که نشان دهد دولت بریتانیا برای حفظ منافع امپراطوری خود، جان هزاران نفر را فدا کرد و در نهایت، هنوز هم به سوی انحطاط پیش می‌رود. در طول داستان، به تلاش مردم هندوستان برای استقلال‌کشورشان، به قدرت رسیدن حزب کارگر و مبارزه زنان برای کسب آزادی‌های اجتماعی و سیاسی در سال‌های اخیر اشاره شده است. حتی خود وولف هم نمی‌توانست بروز چنین تغییرات عمیقی را در جامعه انگلستان پیش بینی کند. شاید بتوان گفت که میهمانی کلاریسا دالووی،



میهمانی کلاریسا دالووی، استعاره‌ای از مرگ دوران اشرافیت و کمرنگ شدن نقش آنها در وقایع اجتماعی و سیاسی انگلستان است.

چهره ویرجینیا وولف در پایان کتب خانم دالووی

۴۱ استعاره‌ای از مرگ دوران اشرافیت و کمرنگ شدن نقش آنها در وقایع اجتماعی و سیاسی انگلستان است. البته ناگفته نماند که خانم دالووی، از ابعاد بسیار مختلفی قابل تفسیر و بررسی است که در حوصله این یادداشت نمی‌گنجد. ولی به هر تقدیر، به شرح مختصری از این تفاسیر می‌پردازیم: برای یک شاعر، تنها آن چه که در این دنیا به چشم می‌آید، واقعی است: هر آنچه که او می‌بیند، نه تنها به دیده او درخشان و مملو از شکوه است، بلکه این درخشندگی و شکوه را حس می‌کند، لمس می‌کند، می‌شنود و با چشم درونش می‌بیند. در خانم دالووی این جهان با تمام شکوه و درخشندگی اش جلوه می‌کند. داستان در لندن اتفاق می‌افتد: برای خواننده، لندن برای اولین بار از نو بنا می‌شود. این شهر تابناک در دل مه غلیظی متبلور می‌شود و می‌ماند. در این رمان، وولف تصویری یک سر متفاوت از آن چه همواره از لندن ارائه می‌شده، در مقابل دیدگان خواننده قرار می‌دهد. او لندن پس از جنگ جهانی اول و وقایع آن را با شفافیت و صراحت بیانی به یاد ماندنی به نمایش می‌گذارد. البته می‌دانیم که صراحت و شفافیت بیان، به تنهایی هنر محسوب نمی‌شود، بلکه فقط یکی از ابزارهای هنر است. از این رمان پیداست که ویرجینیا وولف درک متعالی و قوام یافته‌ای از شکل و ساختار داشته است. به موازات توانایی قابل ستایش او در به کارگیری لندن به عنوان بستر مناسبی برای داستان خود، وولف استعدادی خلاق در استفاده از فرم، از خود نشان داده است. البته، ناگفته نماند که او تا حد زیادی از شاهکار جیمز جویس - اولیس - الهام گرفته است، چرا که در اولیس نیز، جویس به دقت به شرح جزئیات زندگی و ارتباطات مردم در یک روز از شهر دوبلین پرداخته است. تکنیکی که وولف به کار بسته نشان می‌دهد که چگونه کاربرد ماهرانه فرم در ادبیات از به تصویر کشیدن کلیشه‌ای زندگی روزمره، متمایز است. این کیفیت را در آثار نقاش

نامی، سزان، نیز می‌توان مشاهده کرد. در مورد سزان، درک از زندگی کاملاً «بصری» است؛ ترکیب‌ها، ارتباط‌ها، موازنه یا هر چه می‌نامیدش، همه در سوی بیرونی چشم نقاش خلق شده‌اند. در حالی که برای یک شاعر، الگوها ذهنی هستند، و در خفا و به دور از چشم خواننده، خلق می‌شوند. یک شاعر، شعرش را براساس فرآیندهای ذهنی‌اش، ایده‌هایش و همت طلبیدن از جنبه‌های حسی و وجودش می‌سراید، نه با استفاده از عوامل بیرونی. آن چه باعث می‌شود رمان خانم دالووی در ذهن خواننده باقی بماند، صراحت بیان حقایق و شفافیت آن نیست، بلکه ساختار به هم پیوسته و مسلسل وار آن و غنای مضمونی آن است. در این رمان، وولف با ظرافت خاصی وارد مباحث فلسفی نیز می‌شود؛ مساله واقعیت. اما این رویکرد فلسفی، واضح و صریح نیست، بلکه به صورت تلویحی مطرح می‌شود. درست در مقابل یکپارچگی و استحکام دنیای شفاف او، ترس آرام آرام به اوج خود می‌رسد. یکی از ویژگی‌های تفکر معاصر، پی بردن به محدودیت‌های عظیم ذهن و تفکر بشر است. و این کشف برای انسان هراس‌انگیز است، زیرا آدمی پی می‌برد که قادر به فهم کامل هیچ یک از اجزای جهان هستی نیست. مهم‌ترین که آدمی پی می‌برد، تمام سوال‌ها و پاسخ‌ها مفاهیمی نسبی هستند، بدین معنی که واژگانی کلیدی مانند بودن و نبودن، تنها در ذهن شخصی که به آنها فکر می‌کند، مفهوم مستقلی دارند و در خارج از این ذهن، عملاً دارای مفهوم خاصی نیستند (قدمت این تفکر فلسفی به عصر مائو تسه باز می‌گردد و تاکنون انسان‌های معمولی از فهم آن عاجز بوده‌اند). بنابراین هر یک از شخصیت‌های این رمان - کلاریسا دالووی، پیتر، اسمیت - بنا بر فرضیه خاص خود از معنای زندگی، استعاره پیچیده‌ای از بی‌سرانجامی و تزلزلی هستند که کلیه ارزش‌های معنوی بر آن بنا شده‌اند و درک چنین موقعیتی در جهان هستی، ترسی عظیم می‌آفریند. یکی دیگر از مضامینی که وولف در این رمان به آن می‌پردازد، «زمان» است و شاید بتوان گفت که او رویکردی اسطوره‌ای به این مساله دارد، زیرا می‌توان ارتباطات مستدلی بین اودیسه هومر و این رمان یافت. به طور کلی می‌توان گفت که اودیسه هومر شعری حماسی است که آشکارکننده ابعاد اخلاقی، جسمانی، اجتماعی و کیهانی از مفهوم «زمان» یا (hora) در عالم هستی است. زمان را می‌توان به دوره خاصی در طبیعت مانند فصل بهار اطلاق کرد. همچنین می‌توان آن را به انطباق

بسیاری از وقایع طبیعی با این فصل، مثل طولانی شدن روزها، کوتاه شدن شب‌ها، جفت‌گیری حیوانات، شکوفه دادن درختان، بازگشت پرنندگان مهاجر، و غیره، تعمیم داد. در رابطه با خانم دالووی، گشت و گذار یک روزه او در خیابان باند لندن، اشاره به ازدواج و خاطرات گذشته مرتبط با این مساله، سفر به درون خاطرات گذشته و رفت و آمد مداوم بین این دو زمان در یک روز چهارشنبه از ماه ژوئن سال ۱۹۲۰ و مهم‌تر از همه، رسیدن به نوعی بینش درباره زندگی، همانند گذر قهرمان اودیسه هومر از مراحل و موانع مختلف است. زمان در خانم دالووی، یک قاضی بزرگ است و به صدا درآمدن زنگ ساعت در مقاطع مختلف رمان، همواره گذشت زمان و گذر عمر را گوشزد می‌کند. البته در این خصوص، بسیار می‌توان سخن راند که در این مقال نمی‌گنجد. در پایان ذکر این نکته ضروری است که رمان خانم دالووی، داستانی است درباره احساسات، عواطف و کشمکش‌های درونی یک زن، که تا حد زیادی نیز بازتابی از ذهن خسته و در عین حال پویای ویرجینیا وولف است. درست است که وولف همواره از نوعی افسردگی و ناراحتی روانی رنج می‌برده، ولی این بیماری هیچ تأثیری بر خلاقیت و نبوغ ادبی او نداشته است. این رمان، در یکی از دوره‌های شکوفایی و اوج ادبیات انگلیس و همزمان با آثار بزرگانی چون جویس، فیتزجرالد، ازراپاند و بسیاری از بزرگان دیگر انتشار یافته است و در شمار آثار ارزشمند ادبیات انگلستان محسوب می‌شود. ♦ ♦ ♦



شوشکاه
سازمان مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی